

آیت‌الله وحید خراسانی

امیرالمومنین علیه السلام! نپندارم که این سگ را برانی!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام! نپندارم که این سگ را برانی

آقا هفته پیش مشرف بودم کاظمین، تا حالا فقط قبر شیخ مفید معلوم بود، حالا برای ابن قولویه هم قبر درست کردند، یعنی برای هر دویشان بقعه گذاشتند. آیت الله وحید خراسانی:

- بله، ابن قولویه هم آنجاست؛ خواجه نصیر هم آنجاست. و مهم این است بر لوح قبر خواجه نوشته:

﴿وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾، خواجه نصیرالدین طوسی.

چند بیت از شعر آیت الله وحید خراسانی:

وحیدم من اگر در جرم و تقصیر
سگی بودم شدم در کوی تو پیر
در آن خانی که بر عالم نشسته
سگی هم در کنارش پا شکسته
تو که قاتل به خوان خود بخوانی
نپندارم که این سگ را برانی
- آقا شنیدیم که فرمودید این شعر را کسی نباید بخواند مگر این سه بیتش هم بخواند. این درست است از حضرتعالی؟

- آیت الله وحید خراسانی:

نه! آزاد هستند. شعر مفصل هست، مال امیرالمؤمنین علیه السلام هست.

علی ای محرم اسرار مکتوم
علی ای آفتاب برج تنزیل
علی ام الكتاب آفرینش
علی اسم رضی بی مثال است
علی جنب القوی حق مطلق
علی در غیب مطلق سر الاسرار
علی حبل المتین عقل و دین است
علی ای پرده دار پرده غیب
به دانائی ز کنه کون آگاه
بود خال لب او نقطه باء
خم ابروی او چوگان کونین
در اوج عز تعالی و تقدس
جهان بودی سراسر شام دیجور
در آن ظلمت که این آب حیات است
گشاید گر زبان، فصل الخطابست
به تشریح و به تکوین جان تن اوست
ببخشد در رکوع خاتم گدا را
یلی الخلق و یلی الحق در علی جمع
شب اسراء به خلوتگاه معبود
کلام الله ناطق شد از آن شب

علی ای حق از حق گشته محروم
علی ای گوهر دریای تأویل
علی چشم و چراغ اهل بینش
علی وجه مضیی ذوالجلال است
علی راه سوی حضرت حق
علی در مشهد حق نور الانوار
امام الاولین و الاخرین است
بر افکن پرده از اسرار (لاریب)
به هنگام توانائی یدالله
به ظاهر اسم و در باطن مسمی
که جز احمد رسد تا قاب قوسین؟
به هنگام تنزل فیض اقدس
نبودی گر در او این آیه نور
خلیل عشق و خضر عقل مات است
فرو بندد چو لب، علم الكتاب است
ولی الله قائم بالسنن اوست
به سجده جان و دل داده خدا را
فلک پروانه رخسار این شمع
لسان الله علی، احمد اذن بود
که حق با لهجه او گفت مطلب

لسان الصدق او در آخرین است
چه موزون تر بود زان قد و قامت
چو قهر حق بلرزاند جهان را
در این خاک آنچه بنهفته ز اسرار
ز آدم تا مسیحا بسته لب را
نگاهی گر کند آن ماه رخسار
کسی که نزد آن اعلیٰ علیٰ است
توئی صبح ازل بنما تنفس
که موسی آنچه را نادیده در طور
توئی در کنج عزلت کنز مخفی
تو در شب شاهد غیب الغیوبی
تو نوراللّه انور در نمودی
تو ساقی زلال لا یزالی
تو اول واردی در روز موعود
لوای حمد در دست تو باید
نه تنها پیش تو پشت فلک خم
اگر بی تو نبودى ناقص آئین
تو چون هستی ولی عصمه الدین
به دوش مصطفی چون پانهادی
به جای دست حق پا را تو بگذار
نباشد جز تو ثانی مصطفی را

دلیل ره برای اولین است
که میزان است در روز قیامت
بود لنگر زمین و آسمان را
چو گوید «مالها» گردد پدیدار
مگر بگشاید او اسرار رب را
به خورشید فلک ماند ز رفتار
همو بر ما سوی یکسر ولی است
که تا روشن شود آفاق و انفس
بیند در نجف نور علی نور
بیا بیرون که هستی تاج هستی
تو اندر روز ستار العیوبی
ضیاء اللّه ازهر در وجودی
جهان فانی توفیض بی زوالی
تو اول شاهی در یوم مشهود
علمداری خدا را چون تو شاید
که آدم تا مسیحا زیر پرچم
نبود (الیوم اءکملت لکم دین)
ندارد دین و آئین بی تو تضمین
قدم بر طاق «ءو اءدنی» نهادی
که این باشد یداللّه را سزاوار
توئی در «انما» ثالث خدا را

چو در روی تو نور خود خدا دید
چو آن سیرت در این صورت قلم زد
اگر بر ما سوی شد مصطفی سر بر آن
بود فیض مقدس سایه تو
تورا چون قبله عالم خدا خواست
خدا را خانه زادی چون تو باید
شد از نام خدا نام تو مشتق
کلید علم حق باشد زبانت
«سلونی» گو تو در جای پیمبر
چو بگشائی لب معجز نما را
برد آن دم مسیحا را ز سر هوش
متاع جان چو آوردی به بازار
به جای مصطفی خفتی شب تار
زدی بر فرق کفر و شرک ضربت
کجا عدل تو آید در عبارت
بنه بر سر تو تاج (لافتی) را
بیا با جلو طه و یس
که آدم تا به خاتم جمله یکسر
از آن سوزم که بر تخت سلیمان
اقیلونی نشسته بر سر کار
گاهی بر دوش عقل کل سواری

تورا دید و برای خود پسندید
تبارک گفت بر خود کاین رقم زد
سر مرتضی شد تاج و افسر
ز عقل و وهم برتر پایه تو
به یمن مولد تو کعبه را ساخت
که لوث لات و عزی را زداید
ز قید ما سوی روح تو مطلق
لسان الله پنهان در دهانت
بکش روح القدس را زیر منبر
چو بنمائی کف مشکل گشا را
کند موسی ید بیضا فراموش
به «من یشری» خدایت شد خریدار
که از خواب تو عالم گشت بیدار
ز جن و انس بردی گوی سبقت
که ثانی اثنین حقی در شهادت
به دوش افکن ردای (هل اتی) را
نشین بر مسند ختم النبیین
نمایان گردد از اندام (حیدر)
نشسته دیو آصف زیر فرمان
سلونی لب فرو بسته ز گفتار
چو خورشیدی که در نصف النهاری

گهی در چنگ دونانی گرفتار
نوای حقی اندر سوز و در ساز
بر افلاك ار بتابی آفتابی
بیا و پرچم حق را بر افراز
گره بگشاد می زان راز پنهان
چو بگشایی لب از اسرار تنزیل
به محراب عبادت چون قدم زد
همه پیغمبران محو نیازش
که لرزد عرش او با قلب آرام
همه سر گشته او از شوق دیدار
که ثارالله ناگه بر زمین ریخت
چو فرق فرقدان شمشیر سائید
زمین و آسمان اندر تب و تاب
فلک خون در غمش از دیده می سفت
تعالی الله ازین اعجوبه دهر
به شب از ناله اش گوش فلک کر
بلرزاند ز هیبت ملک امکان
ز جزر و مد آن بحر فضائل
چه گویم من ز اوصاف کمالش
چو باشد حیره الکمل صفاتش
به وصفش بس که باشد ظل ممتد

به مانند قمر در عقرب تار
یدالهی گهی بسته گهی باز
ار بر خاک خوابی بو ترابی
که حق گردد به عدل تو سر افراز
به تورات و به انجیل و به قرآن
فروریز به پایت بال جبریل
قدم در عرصه ملک عدم زد
ز سوره ی انبیاء در نمازش
شده در ذکر حق یکباره ادغام
دل از کف داده و داده به دلدار
فغان شیرازه توحید بگسیخت
قمر منشق شد و بگرفت خورشید
که خون آلوده گشته روی مهتاب
علی فزت ورب الکعبه می گفت
خدا را مظهر اندر لطف در قهر
به روز از پنجه اش خم پشت خیر
ولی خود لرزد از آه یتیمان
خرد سر گشته پا مانده در گل
ببین حق در جمال و در جلالش
خدا می داند و اسرار ذاتش
ز دیه و روز دیهار و ز سرمد

(وحیدم) من اگر در جرم و تقصیر
بر آن خوانی که یک عالم نشسته
تو که قاتل به خوان خود بخوانی

سگی بودم شدم در کوی تو پیر
سگی هم در کنارش پاشکسته
نپندارم که این سگ را برانی

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ



@aparot.com/be
_sooye_zohoor



v_bagherpour_
kashani



@seratehagh1



besouyezohour



bagherpour-
kashani.com/



@serat12k



youtube.
com/c/seratehagh



https:
//naakhodaa.ir